

## عبدالرفیع حقیقت ( رفیع )

### نهضت‌های ملی ایران

(۹۹)

#### احضار و تعقیب دانشمندان و روشنفکران

چنانکه میدانیم در میان دانشمندان آن عصر هیچکس با ابوعلی بن سینا فیلسوف و پزشکی که خود شاگرد مکتب ارسطو و جالینوس بود و در قرون وسطی استاد و راهنمای دانشمندان اروپا گردید و ابوریحان بیرونی تاریخ نگار بزرگ هم سنک و هم طراز نبود. ابوعلی سینا متولد سال ۳۷۰ هجری و ابوریحان هفت سال قبل از او پایه جهان نهاده بود. این دو مرد بزرگ چنانکه صاحب چهارمقاله گویا با جمعی از ادیبان و دانشمندان دیگر چون ابوسهل مسیحی فیلسوف، ابوالحسن خمارپزشک و ابونصر عراق ریاضی دان در دربار مأمون بن مأمون خوارزمشاه که املاکش را سلطان محمود در سال ۴۰۸ هجری متصرف شد به آسایش می‌زیستند. اندکی پیش از این تاریخ سلطان محمود بوسیله خواجه حسین بن علی بن میکال که یکی از بزرگان دربار وی بود نامه‌ای به مأمون فرستاد که مضمون آن چنین بود :

( شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس اند از اهل فضل که عدیم‌الظنیرند چون فلان و فلان و باید که ایشان را به مجلس مافروستی تا ایشان شرف مجلس ما

حاصل کنند و مابیه علوم و کفایت ایشان مستظهر شویم و آن منت از خوارزمشاه داریم (۱).

البته این نامه باینکه لحنی ادب آمیز دارد در حقیقت امریه‌ای است بسیار موکد و مامون بی‌درنگ غرض محمود را دریافت و دانشمندانی را که در نامه ذکر شده بودند بخواند و بدیشان چنین گفت: و

( محمود قوی دست است و لشکر بسیار دارد و خراسان و هندوستان ضبط کرده است و طمع در عراق بسته، من نتوانم که مثال او را امثال نمایم و فرمان او را به نفاذ نپیوندم. شما در این چه گوئید؟)

سه تن از آنان یعنی ابوریحان بیرونی و ابوالحسن خمار و ابونصر عراق به امید برخورداری از صلوات و بخششهای سلطان محمود به رفتن رضا دادند، اما ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی امتناع ورزیدند و به مدد مأمون خوارزمشاه پنهانی به سمت مغرب ایران گریختند، بطوریکه نوشته‌اند، در بیابان طوفان برخاست و ابوسهل مسیحی جان سپرد، لکن ابوعلی سینا پس از تحمل سختی‌های بسیار به ایورد رسید و از آنجا به طوس و نیشابور رفت و سرانجام خود را به گزرگان رسانید، در این هنگام شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری که مردی دانشمند و ادیب بود برگزرگان حکومت داشت.

### تعقیب ابوعلی سینا

نیت سلطان محمود از طلبیدن آن دانشمندان به خصوص این بود که این سینا را در نزد خود داشته باشد، هنگامی که از گریختن وی باخبر شد، فرمان داد تا

تصویر او را در شهرها بگردانند و دستگیرش کنند، از سوی دیگر ابن سینا که در این وقت یکی از خویشان نزدیک قابوس را شفا داده بود به دربار امیرخوانده شد، قابوس او را از روی همان تصویر شناخت، اما بجای آنکه وی را به غزنین گسیل دارد در دربار خویش نگاه داشت و همواره در تکریمش می کوشید تا آنکه ابوعلی-سینا خود قصد ری کرد و به خدمت علاءالدوله محمد دیلمی رسید و وزیر او شد. این قسمت ماعخوذ از قول نظامی عروضی است. اما صحت و اعتبار تاریخی جزئیات آن بسیار اندک است زیرا اولاً مسلم است که ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار پس از آنکه سلطان محمود خوارزم را تصرف کرد (۴۰۸ هجری) با وی به غزنه رفتند و ابوریحان در وقت لشکر کشی محمود به خوارزم در دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه بوده و این واقعه را به چشم خود دیده و شرح داده است. (۱) و ابونصر عراق نیز در همین زمان به فرمان سلطان محمود بدار آویخته شد (۲)

ثانیاً رساله سرگذشت ابن سینا که بدست شاگرد وفادارش ابو عبید جوزجانی نوشته شده و قسمت اول آن عین قول خود شیخ است با مطالبی که در چهار مقاله عروضی آمده است سازگار نیست: چنانکه مرحوم بدیع الزمان فروزانفر نوشته اند: (رفتن شیخ به نیشابور هیچ دلیل تاریخی ندارد و ابن سینا در شرح حال خود گوید و منهالی باو رد و منهالی طوس و منهالی شقان و منهالی جاجرم رأس حدخراسان و منهالی جرجان و اگر گذار او به نیشابور افتاده بود موجبی نداشت که از محل غیر معروفی بنام شقان نسام ببرد و اسم نیشابور را که از امهات بلاد خراسان است از قلم بیندازد) (۳)

۱- تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض صفحه ۶۷۱ به بعد

۲- قولی مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارم مقاله چاپ دکیر معین حاشیه صفحه ۱۹۴.

۳- جشن نامه ابن سینا جلد دوم صفحه ۱۸۶

دیگر به تصریح خود شیخ رسیدنش به گرگان مقارن بوده است به محبوس شدن قابوس و هلاکت وی در زندان. بنابراین داستان رفتن ابوعلی به نزد قابوس و درمان کردن جوان سودازده باید مجعول و بی اساس باشد (۴) ثانیاً چنانکه مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله گوید: مصنف (نظامی عروضی) را در این فقره دوسه و واضح دست داده است، یکی آنکه ابوعلی را وزیر علاء الدوله دانسته و حال آنکه او هیچوقت وزارت علاء الدوله را ننمود و همانا مصنف علاء الدوله را با شمس الدوله بن فخر الدوله دیلمی برادر مجد الدوله مذکور که شرح حالش در ورقهای گذشته این تالیف آمد، اشتباه کرده است زیرا که شیخ دوم مرتبه به وزارت شمس الدوله نایل آمد (مابین سالهای ۴۰۵-۴۱۲ هجری) و بعد از فوت شمس الدوله و جلوس پسرش سماء الدوله (سال ۴۱۲ هجری) شیخ به اصفهان رفت و بخدمت علاء الدوله بن کاکویه پیوست و از خواص ندما و مقربان وی گردید و بسیاری از کتابهای خود را بنام او نوشت و تا آخر عمر در خدمت او بسر برد ولی هیچگاه وزارت او را ننمود (۵)

چنانکه از حکایت ۳۷ چهارمقاله نظامی عروضی برمی آید، ابوعلی سینا علاوه بر اجرای امور گوناگونی که برعهده داشته هر روز صبح دو صفحه از کتاب بزرگ فلسفی خود یعنی شفا را نیز می نوشته است.

### ابوریحان بیرونی دانشمند کم نظیر ایرانی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی یکی از نوابغ بزرگ جهان حکمت و دانش

۴- تعلیقات چهارمقاله صفحه ۴۳۳

۵- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی تالیف ادوارد براون ترجمه فتحاله

مجتبائی حاشیه صفحه های ۱۴۰ و ۱۳۹

است که در سال ۳۶۲ هجری در خوارزم پا به عرصه وجود نهاد ، وی در آغاز عمر در حمایت شاهان مأمونی خیره یا خوارزم بود سپس به دربار امیرآزاده دانش‌پرورش شمس‌المعالی قبابوس بن وشمگیر در طبرستان راه یافت و کتاب آثارالباقیه را در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی (۳۹۱ هجری) بنام وی کرد و پس از چندی به خوارزم بازگشت و در سال ۴۰۸ هجری چنانکه گفته شد سلطان محمود غزنوی وی را از آنجا با خود به غزنین برد ، ابوریحان تا زمان وفات سلطان محمود (سال ۴۲۱ هجری) در دربار او بود و اندکی پس از آن هنگام دومین تألیف پرارزش خود یعنی کتاب تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مردولة را منتشر ساخت. (۱): دکتر زاخائو که این کتاب را به انگلیسی ترجمه و طبع کرده است در صفحه بیست و دوم مقدمه متن آن گوید که : ( اگر دزدوران ماکسی بخواهد با استفاده از ادبیات و علوم جدید زبان سانسکریت و فرهنگ هند را مورد مطالعه قرار دهد ، باید سال‌ها بکوشد تا بتواند که چون ابوریحان بیرونی بادقت و تعمق کامل به ماهیت تمدن باستانی هند پی برد و حق مطلب را ادا کند) ابوریحان پس از نشر این کتاب در زمانی کوتاه دو کتاب دیگر تألیف کرد ، یکی التفهیم لاوائل صناعة التنجیم به دوزبان فارسی و عربی و دیگری قانون مسعودی ، موضوع این دو کتاب علم نجوم و هیئت است ، ابوریحان کتاب اول را برای ریحانه خوارزمی تألیف کرده (۲) و کتاب دوم را بنام سلطان مسعود بن محمود

۱ - تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ترجمه فتح‌اله مجتبائی

۲ - التفهیم در اصل به دوزبان تألیف شده و فقط نسخه فارسی آن بنام ریحانه بنت

حسن است ، استاد جلال‌الدین همائی این کتاب را با تصحیح و تعلق کامل به طبع رسانیده

و در مقدمه آن گوید :

غزنوی مصدر ساخته است، لکن تالیف بعدی او که درباره سنگهای قیمتی است بنام الجواهر فی معرفة الجواهر به مودود بن مسعود اهداء شده است.

### لجاجت سلطان محمود بادانشمندان

اکنون به سرگذشت ابوریحان بیرونی در دربار سلطان محمود توجه می-کنیم و آن را بدان گونه که در چهارمقاله نظامی عروضی آمده است باز میگوئیم (۳) «آورده اند که یمن الدوله سلطان محمود بن ناصر الدین به شهر غزنین بر بالای کوشکی در چهاردری نشسته بود.

به باغ هزاردرخت روی به ابوریحان کرد و گفت: من از این چهاردراز کدام در بیرون خواهم رفت؟ حکم کن و اختیار آن بر پاره ای کاغذ نویس وزیر نهالی من نه. و این هر چهار در راه گذر داشت. ابوریحان اسطرلاب خواست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره ای کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد. محمود گفت: حکم کردی؟ گفت: کردم، محمود بفرمود تا کننده و تیشه و بیل آوردند، بر دیواری که به جانب مشرق است دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت و گفت آن کاغذ پاره بیاوردند، ابوریحان بروی نوشته بود که از این چهار در هیچ بیرون نشود بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود.

(و تاریخ تالیف بی شک در ۴۲۰ هجری قمری است، چنانکه خود ابوریحان در چند جای کتاب تصریح کرده. و هر دو نسخه فارسی و عربی اگرچه از خود ابوریحان است اما یکی عینا ترجمه از دیگری است، بنابراین تاریخ تالیف این کتاب مقدم بروفات سلطان محمود است.

محمود چون بخواند طیره گشت و گفت: اورا بمیان سرای فرواندازند چنان کردند، مگر بابام میانگین دامی بسته بود، بوریحان بر آن دام آمد و دام بدرید و آهسته به زمین فرود آمد، چنانکه بروی افگار نشد. محمود گفت: اورا بر آرید بر آوردند، گفت یا بوریحان از این حال باری ندانسته بودی؟ گفت: ای خداوند دانسته بودم، گفت: دلیل کو؟ غلام را آواز داد و تقویم از غلام بستند و تحویل خویش از میان تقویم بیرون کرد. در احکام آن روز نوشته بود که مرا از جای بلند بیندازند ولیکن به سلامت به زمین آیم و تندرست برخیزم.

این سخن نیز موافق رای محمود نیامد: طیره تر گشت گفت: او را به قلعه برید و بازدارید، او را به قلعه غزنین بازداشتند و شش ماه در آن حبس بماند... گویند خواجه بزرگ احمد حسن میمندی در این شش ماه فرصت همی طلید تا حدیث بوریحان بگوید آخر در شکار گاه سلطان را خوش طبع یافت، سخن را گردان گردان همی آورد تا به علم نجوم آنگاه گفت:

بیچاره بوریحان که چنان دو حکم بدان نیکوئی بکرد و بدل خلعت و تشریف بند وزندان یافت محمود گفت: خواجه بدانند که من این دانسته‌ام و میگویند که این مرد را در عالم نظیر نیست، مگر بوعلی سینا لکن هر دو حکمش برخلاف رای من بود و قدرتمند آن چون کودک خرد باشند. سخن برو فوق رای ایشان باید گفت تا از ایشان بهره مند باشند. آن روز که آن دو حکم بکرد اگر از آن دو حکم او یکی خطا شدی به افتادی او را فردا بفرمائی تا او را بیرون آرند و اسب و ساخت ز روجه ملک و دستار قصب دهند، و هزار دینار و غلام و کنیز کی «۱».

۱- چهارمقاله نظامی عروضی تصحیح مجدد شادروان دکتر محمد معین صفحه‌های

بدبهي است سلطان محمود جبار و سفاک با اينگونه پادشاهي بي هنگام ميخواست ظلمها و ذلتهاي را که بر اثر زشتخوييها و بدگمانيهاي بي سبب و بي جا مرتکب مي شد جبران و تلافی کند. چنانکه با حکيم ابوالقاسم فردوسي بزرگترين شاعر حماسه سراي ملي ايران نيز همين معامله را کرد. اما صاحب نفايس الفنون داستان مزبور را اين طور بيان داشته است : ارکان دولت، سلطان محمود را گفتند که ابوريحان در علوم نجوم چنان است که هيچ چيز براو پنهان نشده است، سلطان گفت : وجودی که براو هيچ چيز پوشيده نيست آوريدگار است، ابوريحان گفت : عندالامتحان يکرم الرجل او بهان اگر سلطان بر تصديق دعوی ايشان از اين بنده برهان طلبد، تافضل پوشيده عيان گردد.

هيچ زبان ندارد. سلطان از سر غضب گفت : ضميري کسره ام بيان کن تا چيست و ضمير کرده بود که خود از آن قصر از کدام در بيرون رود و آن کاخ را دوازده درگاه بود پس ابوريحان اضطراب برداشت و علاقه برگرفت، طالع مسئله معلوم کرد، زايچه بنهاد جواب اخذ نمود و در ورقی ثبت کرد و ضبط نمود گفت : معلوم کرد سلطان بفرمود نادر برابر او ديوار قصر بشکافتند و از آنجا بيرون رفت و چون مسطورات ابوريحان از لحاظ نظر سلطان بگذشت واضح گرديد که آن فاضل دانا بحکم صريح از آن معنی که صورت پذيرفته بود خبر داده است، پس غضب سلطان زيادت گشت و بفرمود تا او را از بام قصر بزيارندازند.

خواجه حسن دانست که سلطان در غضب است و شفاعت درنگنجد، بفرمود تا او را بربام قصر ببردند و در زير او دامی چند مهيا نمودند تا مگر بواسطه آنها ضرر کمتر رسد، چون او را بينداختند زيادت المي بدو نرسيد مگر انگشت خنصر او قدری مجروح شد. خواجه حسن بفرمود تا او را بخانه بردند و تعهد



مینمودند، بعد از چند روز سلطان بر هلاک‌وی ندامت و افسوس اظهار کرد، حسن جبهه بر زمین سود و گفت: اگر امان باشد بحضور سلطان در آید سلطان گفت: مگر او را از قصر نینداختید؟ حسن گفت: چون به سیاست او اشارت رفت و آثار غضب ظاهر شد، ترسیدم، شفاعت درنگنجد و قدرت آنکه فرمان دگرگون شود نداشتم، و نخواستم، هنرمتدی چنین به افسوس نلف شود. چاره چنان دیدم که زیر او دمی چند بسته و در آنجا پنبه انباشتند تا مگر بواسطه آن سالم ماند.

سلطان را از آن معنی پسندیده آمد، او را طلب داشت و گفت اگر دعوی تو چنان است که هیچ چیز بر تو پوشیده نیست چرا از این حال واقف نبودی، ابوریحان طالع تحویل خود بیرون آورد، در آنجا از آن ماجری که ما پیش‌خبر داده بود. سلطان محمود باز در غضب رفت و فرمود تا او را به زندان بردند و تا ششماه مهجور و محبوس بماند و در طول آن مدت کسی حدیث ابوریحان نیارست گفت و از غلامان يك غلام نامزد بود که او را خدمت می کرد به حوائج او بیرون می شد و درون همی آمد، روزی این غلام در مرغزار غزنین میگذشت، فال گوئی او را بخواند گفت در طالع تو چند گفتمنی همی بینم هدیه بده تا بگویم، غلام دو درم بدو داد، فال گو گفت عزیز از تو در زنجیر است تا سه روز دیگر از آن رنج خلاص گردد، خلعت و تشریف پوشد و باز عزیز و مکرم گردد، غلام بر سیل بشارت این داستان باخواجه بگفت، ابوریحان را خنده آمد و گفت ای ابله ندانی که در چنان جایها نباید ایستاد، دو درم بیاد دادی؛ گویند احمد میمندی ششماه فرصت می طلبید تا حدیث ابوریحان بگوید، آخر به شکارگاه سلطان را خوش طبع یافت، بتقریبی علم نجوم در میان آورد و گفت: بیچاره ابوریحان دو حکم نیکو نمود و در عوض به زندان رفت محمود گفت: هر دو حکمش خلاف

رای من بود و پادشاهان را سخن بروفق رای ایشان باید گفت، تا از ایشان بهره بردارند. آنروز آگریکی از این دو حکم خطاشدی او را خوب بودی، فردا بگوی تا او را بیرون آرند و اسب و ساخته و هزار دینار و غلامی و کنیزی بدو دهند. همانروز که آن فال گو گفته بود ابوریحان را بیرون آوردند و تشریف بدو رسید و سلطان از او عذرخواست و با ابوریحان گفت: اگر خواهی از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی، نه بر علم خویش، چون ابوریحان بخانه رفت افاضل به تهنیت آمدند، حدیث فال گوی ایشان بگفت، عجب داشتند، کس فرستادند و او را بخواندند سخت لایعلم بود و هیچ چیز نمی دانست، ابوریحان گفت: طالع مولود داری! گفت: دارم طالعش بنگریست، دید، سهم الغیب بدرجه طالع بود، تا هر چه میگفت اگر چه بر عمیابود به صواب نزدیک همی آمد و اصحاب بینش آنگونه روایات و حکایات را خرافات شمارند (۱)

(بقیه در شماره آینده)

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با اینکه عیب زاکانی عمری بالنسبه طویل یافته باز به نسبت این طول عمر از او آثار و تألیفات و اشعار زیاد بجا نمانده و علت این امر ظاهرآ همان خرابی و بی ثباتی اوضاع و پریشانی احوال در عصر او و بی علافگی آن رند با ذوق بزندگان دنیا و امور جدی بسته بآن بوده است .  
( کلیات عیب )